

# سفر در جاده کی مرکی

مرضیه همایونی  
روزنامه‌نگار

به شهر که رسید در نزدیکی تعمیرگاه خودرویی توقف کرد، حال خوبی نداشت. از زمانی که آزاد شده بود این چندمین خودرویی بود که سرقت می‌کرد، اما دستش به خون آلوده نشده بود. چهره مقتول جلوی چشمانش رژه می‌رفت. سرش را روی فرمان گذاشت و سعی می‌کرد آنچه ساعاتی پیش رخ داده بود، فراموش کند. با صدای تقه‌ای به شیشه ماشین یکه‌ای خورد، سرش را به سمت چپ برگرداند و مرد جوانی را دید که لباس مکانیکی به تن داشت و با چشمانی پر از بهت و حیرت به او نگاه می‌کرد. پرویز شیشه ماشین را پایین داد و پرسید: کاری داشتید؟

مرد مکانیک کمی جلو آمد و با دقت بیشتری داخل خودرو را نگاه کرد و گفت: پس شهاب کو؟

پرویز با شنیدن اسم شهاب رنگ از رخس پرید. با خودش گفت: از کجا شهاب را می‌شناسد!

مرد مکانیک که متوجه رنگ پریده راننده مشکوک شده بود، فوراً گفت: داداش اشتباه گرفتم. منتظر یکی از دوستانم بودم. ببخشید. بزار برات یک جای بیمارم تا خستگی‌ات در رود.

با این بهانه خودش را به مغازه‌اش رساند و دور از چشم پرویز شماره‌ای را گرفت: پلیس. مرد مشکوکی سوار بر خودروی دوستم است. به نظرم می‌آید که بلایی سر دوستم آورده باشد.

بعد سکوت کرد و منتظر صحبت‌های مأموری شد که پشت خط بود و ادامه داد: بله. بله. به بهانه‌ای سرش را گرم می‌کنم تا شما برسید. خیالتان راحت.

تماس که قطع شد، لیوانی را پر از چای کرد و در کنار قندان و ظرف شیرینی قرار داد و از مغازه خارج شد و به سمت مرد ناشناس رفت. پرویز که خیالش کمی راحت شده بود، در حین صحبت با مرد مکانیک، چای‌اش را هم سر کشید و لحظاتی بعد خودرویی در مقابل خودرواش توقف کرد و دو مرد جوان که لباس‌های شخصی به تن داشتند، خود را به مرد مکانیک رساندند. یکی از آنها کارت شناسایی‌اش را نشان پرویز داد و گفت: مدارک خودرو لطفاً و اینکه مالک خودرو کجاست؟

پرویز که تصورش را نمی‌کرد به این زودی لو رفته باشد، به لکنت افتاد. خواست داستان‌سرایی کند و خود را بی‌گناه نشان دهد، اما دستش بیشتر از آنچه فکرش را می‌کرد رو شده بود.

پرویز نگاهی به مأمور جوان انداخت و زیر لب گفت: او را کشتم.

ساعاتی بعد بود که پرویز روی صندلی چوبی نشسته بود که در مقابلش میزی قرار داشت. چندین پرونده اطراف میز روی هم قرار گرفته بودند و روی همه آنها با مازیک شماره‌هایی نوشته شده بود. در کنار پرونده‌ها نیز کامپیوتری قرار داشت که صفحه آن به صورت متمایل به سمت پرویز بود. روی صفحه کامپیوتر، تصویر و مشخصات او با سوابق کیفری‌اش دیده می‌شد.

## اعتراف به جنایت

صدای مرد جوانی که پشت میز نشسته

صدای ضبط را بلند کرده بود و تمام فکرش به فردا شب بود. دلش می‌خواست هرچه زودتر خواهرش را در لباس عروسی ببیند. با اینکه خواهر یکی یک دانه‌اش را به شهر دیگری داده بودند اما داماد را خوب می‌شناخت و سالها باهم دوست بودند. داشت در ذهنش روزی را جست و جو می‌کرد که شوهرخواهرش را برای اولین بار دیده بود، در همین افکار بود که کارگر جوانی را کنار خیابان دید که ایستاده است. به نظر می‌رسید مدت‌هاست که به انتظار خودرو است و ماشینی در آن وقت شب و خلوتی جاده او را سوار نکرده است.

## مسافر جنایتکار

عجله داشت باید خودش را برای عروسی فردا شب آماده می‌کرد اما دلش برای کارگر جوان سوخت و پایش را روی ترمز گذاشت. چند متر آنطرف‌تر صدای لاستیک‌های ماشین که روی خاکی جاده کشیده می‌شد به گوش رسید و مرد جوان که در پوشش کارگر ساختمانی بود، به سمت خودرو دوید. لحظاتی بعد، سرنشین ناشناس سوار خودرو شد و بعد از کلی تشکر از شهاب سر صحبت را باز کرد: اصلاً فکرش را نمی‌کردم ماشین این وقت شب گیرم بیاید. خبر دادند که ننهام مریض شده و خودم را باید هرچه زودتر به روستا برسانم. من هم کار را نصف کاره رها کردم و راه افتادم. هرچه صاحب‌کارم گفت که صبر کن و صبح برو، گوشم به حرفش بدهکار نبود. پرویز! اسمم پرویزه. آنقدر خوشحال شدم که سووارم کردی یادم رفت خودم را معرفی کنم... پرویز پشت سرهم حرف می‌زد و شهاب در فکر عروسی بود که فردا قرار بود در آن شرکت کند. به جاده خاکی که رسیدند صدای پرویز را شنید: داداش می‌دونم راهت را دور می‌کنم اما اگر می‌شود مرا تا نزدیکی‌های روستا ببر. این وقت شب در جاده ماشین نیست چه برسد به جاده خاکی. شهاب دلش نیامد به او نه بگوید. راهش را تغییر داد و وارد جاده خاکی شد که تنها نور چراغ‌های ماشین، راه را به او نشان می‌داد.

## سرقت مرکب

چند دقیقه‌ای که در جاده خاکی رانندگی کرد، ناگهان در گوشه چشم راستش چیزی دید که باورش سخت بود. پرویز از زیر پیراهن مردانه نخ نما و خاکی که به تن داشت اسلحه‌ای را بیرون آورده و به سمتش گرفته بود. صدای پرویز بود که بازهم می‌آمد: نگهدار.

ناخودآگاه پایش را روی ترمز گذاشت و بعد از توقف خودرو از ماشین پیاده شد. خواست بگوید من دلم برایت سوخت و تو را سوار کردم و این جواب خوبی‌های من بود، اما پرویز حتی به او فرصت گفتن این جمله را هم نداد و تیری که در اسلحه‌اش بود را به سمت شهاب شلیک کرد. با آنکه سکوت بیابان را احاطه کرده بود اما از آنجایی که تا کیلومترها، روستایی در آن اطراف نبود، کسی صدای شلیک گلوله را نشنید. پرویز جسد راننده کامیون را دفن کرد و از همان مسیری که آمده بودند این بار تنهایی برگشت.

بود او را به خود آورد: چه شد که شهاب را کشتی؟

چه سؤال سختی، واقعاً چرا او را کشته بود؟ و زیر لب جواب داد: به خاطر پول. چند وقت قبل بود که از زندان آزاد شدم. دله دزدی می‌کردم و به خاطر همین دله دزدی‌هایم هم باعث شد گیر بیفتم. بعد از آزادی، تصمیم گرفتم دله دزدی را کنار بگذارم، هر خلافی که می‌کردم آخرش زندان بود پس خلافی انجام دهم که حداقل یک چیزی گیرم بیاید.

وی ادامه داد: تصمیم گرفتم در نقش یک کارگر که در گوشه بزرگراه مدت‌هاست منتظر ماشین ایستاده ایفای نقش کنم وبعد هم بهانه بیماری مادرم را که در روستا است، بیاورم. راننده هم دلش بسوزد و به بهانه رساندن من در روستا، در جاده فرعی او را خفت کرده و خودرواش را سرقت کنم. با این ترفند چند خودرویی سرقت کردم و هربر آنقدر با خودرو پرسه می‌زدم که بنزینش تمام شود و بعد هم وسایل داخل آن را به سرقت می‌بردم. اما در آخرین سرقت ناخواسته قاتل شدم.

دور از دید سارقان آن را فعال کنند.

پلیس همچنین به رانندگان هشدار داد: در نقل و انتقال مسافران بین‌شهری، به‌خصوص شب‌ها، به هیچ‌وجه بنا به درخواست آنان از مسیر اصلی خارج نشوند و رانندگان بین‌شهری بهتر است از طریق پایانه‌ها و شرکت تعاونی تاکسیرانی اقدام به پذیرش مسافر کرده و حتی‌المقدور از پذیرش مسافر در بین راه خودداری کنند.

از سوی دیگر در برخی موارد نیز مجرمان به صورت گروه‌های دو یا سه نفره اقدام به درستی گرفتن خودروها کرده و با تهدید چاقو و اسلحه، راننده خودرو را به مکان‌های خلوت کشانده و سپس نیات پلید خود را عملی می‌کنند، از این رو به رانندگانی که در برابر زورگیران قرار می‌گیرند، توصیه می‌شود: در این مواقع سوئیچ را به خارج از خودرو و محلی که پیدا کردن آن مشکل است، پرتاب کرده و در صورت داشتن سوئیچ مخفی،

به خیابان‌های پر تردد تغییر مسیر دهند تا در صورت بروز حادثه‌ای بتوانند زودتر از دیگران کمک بخواهند. در برخی پرونده‌ها نیز مشاهده شده که افراد به بهانه تمام کردن بنزین کنار جاده می‌ایستند و از راننده‌ها می‌خواهند تا به آنها بنزین دهند یا به نزدیک‌ترین پمپ بنزین برسانند اما در یک فرصت مناسب، به تنهایی یا با همدستانشان که در گوشه و کنار کمین کرده‌اند اقدام به سرقت می‌کنند.

همچنین افرادی را که ظاهری مشکوک دارند، مسیرهای ناشناس و دور و یا کرایه‌های نامتعارف پیشنهاد می‌دهند، سوار نکنند. به خصوص اگر دو یا چند نفری هستند و درخواست خوددوری درستی می‌دهند در بیشتر مواقع ممکن است افراد خلافکاری باشند که قصد سرقت خودرو را دارند. رانندگان دقت داشته باشند که چنانچه در حین سفر متوجه رفتار مشکوک مسافران شدند،

یکی از جرایمی که در سال‌های اخیر با آن مواجه هستیم، سرقت خودرو تحت پوشش مسافر است. در این نوع سرقت گاه سارقان خشن اقدام به قتل راننده می‌کنند تا بتوانند خودرو را راحت‌تر سرقت کنند. از این رو پلیس برای پیشگیری و یا کاهش وقوع این‌گونه جرایم به رانندگان مسافربر هشدار داد از سوار کردن مسافران در ساعات پایانی شب، خیابان‌ها یا جاده‌های خلوت و تاریک و کم تردد خودداری کنند.

# دام مسافران قلابی برای رانندگان